

رساله قشیریه و تأثیر آن بر یکی از متون صوفیانه قرن دهم هجری

جمال احمدی^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۳/۱۸
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۱۱/۱۶

چکیده

استاد امام عبدالکریم بن هوازن قشیری (۳۷۶ - ۴۶۵ هـ. ق) یکی از بزرگ‌ترین عالمان، عارفان و متکلمان بزرگ قرن پنجم هجری قمری است که آثار فراوانی به او نسبت داده شده است. مهم‌ترین اثر عرفانی او، کتاب الرسالة القشیریه است. این کتاب چه در زمان مؤلف و چه پس از او از مهم‌ترین متون صوفیه بوده که همواره مورد توجه عارفان و صوفیان قرار می‌گرفته است. از سوی دیگر، یکی از عارفان و عالمان بزرگ‌گردد در قرن دهم هجری به نام سید محمد حسن، مشهور به مصنف (۹۰۹ - ۱۰۱۴ هـ. ق) که دارای تألیفات فراوانی است، اثری به نام سراج الطریق دارد. این اثر که در محتوای عرفان اسلامی به نگارش درآمده، به نظر می‌رسد به تأثیر از رساله قشیریه نوشته شده است.

نگارنده در این مقاله که به روش تحلیلی - توصیفی با استفاده از منابع کتابخانه‌ای نوشته شده، قصد دارد با مقایسه دو اثر، میزان تأثیرپذیری سراج الطریق از رساله قشیریه را مورد بررسی قرار دهد. نتیجه‌ای که از این پژوهش گرفته می‌شود این است که سراج الطریق نه تصنیف و نه تألیف است؛ بلکه می‌توان آن را در عداد تحریری دیگر از رساله قشیریه و یا دگرگویی به شمار آورد.

واژه‌های کلیدی: ابوالقاسم قشیری، دگرگویی، رساله قشیریه، سراج الطریق، سید حسن

مصنف.

^۱ استادیار و عضو هیئت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی سمنجان؛ jahmady52@yahoo.com

مقدمه

سید محمد ابوبکر سید هدایت حسینی گورانی کردی شاهوی، مشهور به مصنف (اسماعیل پاشا، ذیل ریاض الخلود) از نوادر دانشمندان و عالمان بزرگی گرد در سده دهم هجری قمری بوده است. هم در سال تولد و هم در سال وفات او اختلاف نظر وجود دارد. بنابه نوشته هدیه/المعارفین، تولد ملا ابوبکر در ۹۰۹ هـ. ق اتفاق افتاده است. مدرس هم سال تولد او را ۹۴۰ نوشته است (مدرس، ۱۹۸۴: ۴۹۶). برخی منابع دیگر هم یا در مورد سال تولد او سکوت کرده‌اند و یا همان سال ۹۰۹ را در نظر گرفته‌اند. همچنین درباره سال درگذشت مصنف، اختلاف نظر وجود دارد. در کتاب ذیل کشف الظنون سال ۹۹۹ هـ. ق به عنوان سال وفات ذکر شده است (اسماعیل پاشا، همان). در برخی منابع معتبر نیز سال ۱۰۱۴ هجری ثبت و ضبط شده است که به نظرمی رسد صحیح‌تر باشد (مدرس، ۱۹۸۴: ۴۹۶؛ همو، ۱۳۶۹: ۱۲۳؛ زرکلی، ۲۰۰۲: ذیل مصنف؛ روحانی، ۱۳۸۲: ۱۶۸).

با این که ملا ابوبکر، ایرانی و محل تولد و نشوونمای وی کردستان ایران و یکی از روستاهای مریوان بوده، اما شهرت و آوازه او در کشورهای عربی و ترکیه بیش از ایران است (مکری، ۱۳۲۷: ۳۸). مصنف هنوز نوجوان بوده که علوم گوناگون دینی و ادبی را در میان خاندان خود خوانده است. سپس در مدارس مریوان و جاهای دیگر کردستان درس خود را ادامه داده و سرآمد اقران خود شده است. پس از آن به دمشق رفته و مشغول خواندن حدیث گردیده و در همان جا به جرگه صوفیان راه پیدا کرده است. او پس از مدتی به مصر رفته و در الازهر هم کتاب‌هایی خوانده است. از آن جا روانه حجاز شده، مناسک حج را به جای آورده و مدتی در مدینه منوره اقامت گزیده است (مدرس، ۱۹۸۴: ۴۹۶). مجبّی، مؤلف کتاب خلاصه الأثر فی اعیان القرن الحادی عشر به اقامت مصنف در مدینه اشاره داشته است (مکری، ۱۳۲۷: ۳۸).

مصنف در حدود سال ۹۷۰ هجری به کردستان بازگشته و در مریوان نزد «هلوخان بگ- اردلان» که حاکم وقت بوده به تدریس مشغول شده است. روایت شده که امیر حمزه بابان در حدود سال ۸۷۰ هجری که لشکریان خود را به مریوان آورده، مسجدی را به نام مسجد سور بنا کرده و عالم نامدار آن روزگار را به نام سید ابراهیم برزنجی، امام مسجد کرده است. ۱۱۴ سال پس از این ماجرا که اردلان‌ها بر مریوان استیلا پیدامی کنند، این بار ملا ابوبکر مصنف، امام مسجد سور می‌شود (مدرس، ۱۹۸۴: ۴۹۷).

به هر صورت ملا ابوبکر در آن مدرسه به تدریس و افاضه مشغول بوده و کتاب‌هایی را تألیف و تصنیف کرده است. هلو خان هم روستای وشکین را به مصنف هدیه می‌دهد.

ملا ابوبکر هم به روستای وشکین می‌رود ولی پس از مدتی این روستا را با روستای چور عوض می‌کند و برای همیشه در روستای چور ماندگار می‌شود. در چور مسجد و مدرسه می‌سازد و آن را وقف می‌کند^۱ (مدرس، ۱۹۸۴: ۴۹۸).

ملا ابوبکر ارشاد و راهنمایی مردم را تا هنگام وفات ادامه می‌دهد؛ همچون یک محیی علوم دین را احیا می‌کند و در میان مردم از مقام و منزلت شایسته‌ای برخوردار می‌شود. از مصنف آثار زیادی به دست آمده؛ اما آثار چاپ شده او بسیار محدود و اندک است. کتاب‌هایی که از او چاپ شده به قرار ذیل است:

سراج‌الطریق، ریاض‌الخلود، طبقات‌الشافعیه، الوضوح شرح محرر رافعی در فقه، دیوان اشعار.

پیشینه

درباره مصنف چوری متأسفانه پژوهش‌های بسیار اندکی صورت پذیرفته است. کتاب‌هایی که از او چاپ شده فاقد مقدمه مناسب و تحقیق و تحشیه در خور شأن مصنف است. در تاریخ ادبیات‌ها هم، چه اثر ارزشمند مرحوم دکتر خه‌زنه‌دار و چه در اثر مرحوم علاء‌الدین سجادی، نامی از او برده نشده است. صرف نظر از چند تذکره معاصر مثل تاریخ مشاهیر کُرد و آثار ملا عبدالکریم مدرس و لغت‌نامه دهخدا و الاعلام زرکلی و ذیلکشف‌الظنون که همگی بسیار مختصر او را معرفی کرده‌اند، تحقیق و پژوهش قابل توجهی دیده نشده است. البته باید به مقاله محمد مکرری اشاره کرد که بحث مختصر و مفیدی راجع به دو نسخه خطی سراج‌الطریق و ریاض‌الخلود کرده و در مجله یادگار به شماره ۴۶ و سال ۱۳۲۷ چاپ کرده است. علاوه بر آن در تاریخ ۲۷ و ۲۸ اردیبهشت‌ماه امسال ۱۳۹۱، در همایشی بین‌المللی که اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی شهر مریوان برگزار کرد، به برخی زوایای زندگی و اندیشه مصنف پرداخته شد.

معرفی سراج‌الطریق

کتاب سراج‌الطریق در محتوای عرفان اسلامی نوشته شده است. این اثر صرف نظر از مقدمه مختصری که مصنف نوشته، شامل پنجاه باب است. باب‌های این کتاب به ترتیب شامل موارد ذیل است:

۱. در بیان طرق؛
۲. در بیان اشارات و اصطلاحات این طایفه؛
۳. در توبه؛

۴. در مجاهده نفس و قطع مألوفات؛
۵. در عزلت و خلوت و آداب آن؛
۶. در تقوا و حقیقت آن؛
۷. در سکوت و فواید آن؛
۸. در خوف و رجا؛
۹. در حزن و فواید آن؛
۱۰. در گرسنگی و ترک شهوات؛

و...

۵۰. تفسیر برخی آیات بر وفق اشارات این طایفه.

شیوه‌ای که مصنف در توضیح ابواب پنجاه‌گانه به کار می‌برد، همان شیوه واعظان و مذکران گذشته است. پس از توضیحات کوتاهی در موارد مختلف، شواهدی از شاعران گوناگون را برای اثبات مطلب خود می‌آورد. با بررسی برخی مآخذ شعری، بیشتر اشعار استفاده شده پس از اشعار خود (= مصنف)، از آن حدیقه حکیم سنایی غزنوی است که با عنوان حدیقه، حدیقه‌الارواح، حکیم سنایی و یا حکیم از او نام می‌برد و گاهی هم بدون ذکر نام به اشعار او استشهد می‌کند. در اشعاری هم که از خود ذکر کرده، «ابن هدایت» را در بیت آخر به عنوان تخلص شعری ذکر کرده است. از دیگر شاعرانی چون حافظ، سعدی، کمال خجندی، برادر مصنف (بدون نام)، عطار، مولوی، ابن یمین فریومدی و جامی هم استفاده شده است. این اندازه شواهد شعری از دیوان‌های فارسی حکایت از اشراف کم‌نظیر ملا ابوبکر بر شعر فارسی دارد. اگرچه پرداخت کتاب و تعاریف و بسیاری مباحث دیگر را عیناً از کتاب رساله قشیریّه امام ابوالقاسم قشیری^۲ گرفته، اما در برخی جاها نیز، از آثار امام محمد غزالی، با نام حجت‌الاسلام استفاده کرده است. مصنف، سبب نوشتن کتاب *سراج‌الطریق* را انحراف از تصوف واقعی بیان می‌کند.^۳ به نظر می‌رسد خلایقی که مصنف در نوشتن *سراج‌الطریق* به کار برده این است که سعی کرده محتوای کتاب بسیار مفصل رساله قشیریّه را در صفحات اندکی به خوانندگان عرضه کند. همچنین استفاده از برخی آثار دیگر، مثل *کیمیای سعادت*، *احیاء علوم‌الدین* امام محمد غزالی، و نیز استفاده از اشعار نسبتاً فراوان خود مؤلف و شاعران مطرح فارسی‌زبان، لطف دیگری به کتاب *سراج‌الطریق* داده است. به هر صورت هدف مصنف از نوشتن *سراج‌الطریق* ارائه عرفانی متناسب با شریعت و به دور از اطناب و اسهاب، با زبانی ساده و بسیط در صفحات اندک بوده که به خوبی از عهده کار برآمده است. با توجه به محتوای *سراج‌الطریق*، به نظر

می‌رسد مصنف نسخه عربی رساله قشیریه را در اختیار داشته است و یا حداقل اینکه از نسخه عربی استفاده کرده است.^۴

متن

همان‌طور که اشاره شد، مصنف، کتاب *سراج‌الطریق* را در پنجاه باب نوشته است. با مقایسه باب‌های این کتاب با *رساله قشیریه ابوالقاسم قشیری* درمی‌یابیم که به غیر از باب اول و دوم کتاب رساله که در *سراج‌الطریق* نیامده و نیز باب‌های چهل و هشت و چهل و نهم و پنجاه *سراج‌الطریق* که در رساله نیست، بقیه ابواب *سراج‌الطریق* (۴۶ باب) عیناً بدون پس و پیش، مطابق با *رساله قشیریه* است. مصنف، برخی از ابواب را در زیر مجموعه یک باب ذکر کرده است. برای مثال در باب ششم *سراج‌الطریق* که راجع به تقوا است، به ورع و زهد که دو باب جداگانه و مجزا در *رساله قشیریه* هستند، اشاره کرده است. همچنین خوف و رجا، اخلاص و صدق، حسد و غیبت، محبت و شوق که در *رساله قشیریه* در هشت باب آمده، مصنف آن‌ها را در چهار باب ذکر کرده است. به همین دلیل رساله قشیریه مطابق با ترجمه فارسی آن به اهتمام مرحوم فروزانفر ۵۵ باب و *سراج‌الطریق* ۵۰ باب است. به نظر می‌رسد مصنف، باب اول و دوم رساله را که در برخی مسائل علم کلام به صورت فشرده و موجز (= باب اول) و معرفی برخی مشایخ تصوف (= باب دوم) بوده لازم نمی‌دیده است. به همین دلیل به آن‌ها نپرداخته و به جای آن‌ها تعریفی ذوقی موافق مشرب صوفیانه خود از شریعت و طریقت و حقیقت ارائه کرده است.^۵ لازم است اشاره شود که مطالب کتاب *سراج‌الطریق*، هم با متن فارسی و هم متن عربی *رساله قشیریه* تطبیق داده شده است؛ در ارجاع به دو نسخه فارسی و عربی هم ابتدا به نسخه فارسی رساله و پس از آن به نسخه عربی ارجاع داده شد.

جالب این است که مصنف نه فقط محتوای ابواب *سراج‌الطریق* را از رساله گرفته؛ بلکه با مقایسه سبب تألیف هر دو کتاب، پی می‌بریم که سبب نوشتن هر دو کتاب یک عامل بوده است. قشیری در سبب تألیف رساله می‌گوید:

و اندر طریقت فترت پیدا آمد، لا بلکه یکسره مندرس گشت به حقیقت. و پیران که این طریقت را دانستند برفتند، و اندکی اند برنایان که به سیرت و طریقت ایشان اقتدا کنند، ورع برفت و بساط او برنوشته آمد و طمع اندر دل‌ها قوی شد و بیخ فروبرد و حرمت شریعت از دل‌ها بیرون شد و ناباکی اندر دین قوی‌ترین سببی دانند، و دست برداشتند تمیز کردن میان حلال و حرام. ترک حرمت و بی‌حشمتی دین خویش کردند و... این رسالت تعلیق کردم به شما و یاد

کردم اندر وی بعضی از سیرت پیران این طایفه اندر آداب و اخلاق و معاملات و نیت‌های دل‌های ایشان و آنچه اشارت کرده‌اند از وجدهای ایشان و چگونگی زیادت درجات ایشان از بدایت تا به نهایت. تا مریدان این طایفه را قوتی بود و اندر نشر کردن این شکایت مرا تسلی باشد (قشیری، ۱۳۷۴: ۱۱ - ۱۲؛ قشیری، ۱۹۹۸: ۹)

مصنف نیز سبب تألیف *سراج‌الطریق* را چنین بیان می‌کند:

اما چنین گوید بنده حقیر و فقیر و محتاج... ابو یوسف سید حسن ابن‌هدایت الله، چون در سنهٔ اربع و ثمانین و تسع مائه (۹۸۴) ارباب زمان و اخوان دوران را دیدم، که از احوال اربابِ قلوب غافل، و از مذاقِ نوشداروی اصحابِ سلوکِ زاهل، لیک فی‌الجمله دواعی شوق ایشان به بعضی از رموز و اشارات این طایفه مبتهج می‌نمود. گروهی به تمنا خویش را از زمرهٔ ایشان می‌خواستند، خواستم که چند اوراق از اشارات و اصطلاحات این طایفه حسب‌التیسیر موشح گردانم. تا مگر به منشور کلمات مشایخ... قفل بستهٔ دل‌ها را به مفتاح عنده مفاتیح‌الغیب گشادی پیدا شود. و مؤلف را به حکم: «إذا مات ابن آدم إنقطع عمله إلا عن ثلاث» بهره باشد (مصنف، ۱۳۷۸: ۱۲ - ۱۳).

همان‌گونه که اشاره شد مصنف ابواب گوناگون *سراج‌الطریق* را بر اساس ابواب *رسالهٔ قشیریه* نوشته است؛ اما مصنف در هیچ جایی از کتاب، صرف‌نظر از چند مورد که در متن *سراج‌الطریق* از نام قشیری سخن به میان آورده؛ اشاره‌ای به این استفاده نکرده است. اکنون مثال‌ها و نمونه‌های متعددی از مقایسهٔ دو کتاب ارائه می‌شود تا بیشتر مسأله روشن شود.^۶

مصنف عنوان باب دوم را در بیان اشارات و اصطلاحات این طایفه (= صوفیان) نام نهاده است. او به تعریف اصطلاحات ذیل در این باب می‌پردازد: وقت، مقام، حال، قبض و بسط، هیبت و انس، تواجد و وجد و وجود، جمع، تفرقه، جمع‌الجمع، تفرقهٔ ثانی، فنا و بقا، غیبت و حضور، سکر و صحو، ذوق و شرب می، محو و اثبات، تجلی و اقسام آن، محاضره، مکاشفه و مشاهده، لوایح، لوامع، طوابع و سواطع، بواده و هجوم، تلوین، تمکین، قرب و بعد، نفس، خواطر، علم‌الیقین، عین‌الیقین، حق‌الیقین، واردات، شاهد، نفس، روح، سر و سرُّ سر. این اصطلاحات همان اصطلاحاتی است که در *رسالهٔ قشیریه* عیناً با همان ترتیب آمده است. البته غیر از ذکر آن‌ها، تعاریف هم، همان تعاریف کتاب *رسالهٔ قشیریه* است که مصنف در *سراج‌الطریق* ذکر کرده است. مثلاً او در تعریف وقت می‌گوید: وقت: عبارت از آن حالت است که سالک بر آن است، اگر سرور است مثلاً وقت او سرور است، و اگر حزن است وقت او حزن است (مصنف، ۱۳۷۸: ۲۳).

در رسالهٔ قشیریه این جمله در همان تعریف وقت آمده و به ابوعلی دقاق نسبت داده شده است: از استاد ابوعلی دقاق شنیدم، رَحْمَةُ اللَّهِ، گفت: وقت آن است که تو آن جایی... اگر به شادی است، وقت تو شادی است و اگر به اندوهی، وقت تو اندوهی است (قشیری، ۱۳۷۴: ۸۸؛ قشیری، ۱۹۹۸: ۸۹). مصنف بلافاصله پس از تعریف وقت این گونه ادامه می‌دهد:

صوفی ابن‌الوقت است، یعنی مشغول است بر آنچه برو متوجه می‌شود و در این وقت از احکام و اوامر و نواهی، دل او متعلق نیست نه بر ماضی و نه بر مستقبل، زیرا اگر مشغول شود به گذشته و آینده وقت از او فوت می‌شود زیرا که صوفی مکلف به وقت است نه به زمان (مصنف، ۱۳۷۸: ۲۳).

دربارهٔ وقت، در رسالهٔ قشیریه چنین آمده است:

صوفیان گویند: صوفی پسر وقت است و مراد آن است که تا او مشغول هست بدان چه اولی‌تر، اندر حال، قیام همی‌کند بدان چه اندر وقت فرموده‌اند. و گفته‌اند درویش را اندوه وقت گذشته نبود و نه آن وقت که نیامده است و وقت وی آن بود که اندروست (قشیری، ۱۳۷۴: ۸۹؛ قشیری، ۱۹۹۸: ۹۰).

اصطلاح عرفانی دیگر، مقام است. مصنف در تعریف مقام می‌گوید: مقام عبارت از منازل سلوک است... بدانکه تا سالک استفاء مقام حاصل نشده است، طلب مقام دیگر کند... سبب هلاک می‌شود (مصنف، ۱۳۷۸: ۲۳).

قشیری نیز در رساله می‌گوید: و مقام آن بود که بنده به منازل متحقق گردد بدو... و شرط آن بود که از این مقام به دیگر مقام نیارد تا حکم این مقام تمام به جای نیارد (قشیری، ۱۳۷۴: ۹۱؛ قشیری، ۱۹۹۸: ۹۱).

اصطلاح سوم حال است. مصنف در تعریف حال گوید:

حال، عبارت است از آنچه نازل می‌شود بر دل... و نشانهٔ حال آن است که بیش از یک زمان نمی‌ماند... و اگر از یک زمان بیشتر بماند آن حدیث نفس است نه حال. و پیامبر فرمود: «إِنَّهُ لَيَغَانُ...» آری حضرت رسول ار ترقی می‌نمود از حالی به حالی که اعلی‌تر از حال اول بود، زیرا که علی‌الدوام در ترقی بود از فیضان سرمدیت (مصنف، ۱۳۷۸: ۲۴).

قشیری نیز دربارهٔ حال می‌گوید:

حال نزدیک قوم معینی است که بر دل درآید بی آن که ایشان را اندر وی اثری باشد... حال چون برقی بود اگر بایستد نه حال بود حدیث نفس بود. پیامبر فرمود: «إِنَّهُ لَيَغَانُ عَلَى قَلْبِي...»

پیغامبر دائم اندر بالا بود چون به حالی شدی برتر از آن، پس از آن بی‌نیاز شدی به اضافه‌ت باز آن‌چه رسیده بود دائم حال او اندر زیادت بود (قشیری، ۱۳۷۴: ۹۲-۹۴؛ قشیری، ۱۹۹۸: ۹۳).
اصطلاح دیگر، قبض و بسط است. مصنف پس از تعریف این دو اصطلاح که شبیه تعریف آن‌ها در رساله است، می‌گوید: گاه هست که قبض و بسط می‌باشد و سالک را آگاهی از سبب ایشان نیست. و علاج صاحب قبض که سبب نمی‌داند غیر از تسلیم نیست. تا آن وقت در گذرد (مصنف، ۱۳۷۸: ۲۵).

در رساله نیز آمده است: و قبضی بود که بر خداوند وی مشکل بود سبب آن، اندر دل قبض همی آید موجبش نداند، راه او آن است که تسلیم کند تا آن وقت بگذرد (قشیری، ۱۳۷۴: ۹۶؛ قشیری، ۱۹۸۸: ۹۴).

اصطلاح دیگر صوفیانه، تواجد و وجد و وجود است. مصنف در تعریف تواجد می‌گوید: تواجد عبارت از وجد و حال است به تکلف... بعضی از مشایخ تواجد را جایز ندانسته‌اند؛ زیرا اظهار چیزی که در نفس الامر نباشد لایق به حال موجد نیست؛ اما اکثر مشایخ برآنند که جایز است، استدلال به قول پیامبر کرده‌اند که فرمود: «فابکوا فإن لم تبکوا فتبکوا» (مصنف، ۱۳۷۸: ۲۵).

قشیری گفته است:

تواجد وجد آوردن بود به تکلف... گروهی گفته‌اند تواجد مسلم نیست خداوندش را زیرا که به تکلف بود و از تحقیق دور بود. گروهی گفته‌اند: تواجد مسلم است درویشان مجرد را که چشم دارند یافتن این معنی‌ها را، و اصل ایشان اندرین، خبر رسول است که گفت: «إبکوا فإن لم تبکوا فتبکوا» (قشیری، ۱۳۷۴: ۹۹؛ قشیری، ۱۹۹۸: ۹۹).

مصنف در تعریف وجود می‌گوید: وجود عبارت از استیلائی سلطان حقیقت است بر سریر دل و انحقاق خصایص حیوانیت و سلب صفات بشریت است بالکل (مصنف، ۱۳۷۸: ۲۶).
قشیری نیز با اندکی تفاوت می‌گوید: اما وجود پس از آن بود که از درجه وجد در گذرد، وجود نبود مگر پس از آنکه از بشریت مرده گردد، زیرا که بشریت را نزدیک سلطان حقیقت بقا نباشد (قشیری، ۱۳۷۴: ۱۰۰؛ قشیری، ۱۹۹۸: ۹۸).

مصنف در تعریف فنا و بقا می‌گوید: فنا عبارت از انحقاق خصایل مذمومه است. بقا عبارت است از اثبات اضداد این خصایل (مصنف، ۱۳۷۸: ۲۸).

قشیری گوید: فنا پاک شدن است از صفات نکوهیده. بقا تحصیل اوصاف ستوده (قشیری، ۱۳۷۴: ۱۰۶؛ قشیری، ۱۹۹۸: ۱۰۲).

مصنف در تعریف غیبت و حضور می گوید: حضور عبارت است از غایب شدن ز احوال دنیا. غیبت عبارت است از حاضر بودن سالک بر احوال آخرت (مصنف، ۱۳۷۸: ۲۹).

قشیری می گوید: غیبت، غیبت دل است از دانستن آنچه همی رود از احوال خلق. حضور، حاضری بود به حق (قشیری، ۱۳۷۴: ۱۱۱؛ قشیری، ۱۹۹۸: ۱۰۶).

مصنف در تعریف سکر و صحو می گوید: سکر عبارت از تجلی کشف جمال است و ظهور آثار ذات. صحو عبارت است از مستی باز به هوشیاری آمدن (مصنف، ۱۳۷۸: ۲۹).

قشیری می گوید: سکر از غیبت زیادت بود به وجهی. صحو باز آمدن بود با حال خویش و حس علم (قشیری، ۱۳۷۴: ۱۱۲؛ قشیری، ۱۹۹۸: ۱۰۶).

تعریف مصنف از دو اصطلاح سکر و صحو بیش تر با تعریف متن عربی رساله مطابقت دارد تا نسخه فارسی. البته همان طور که اشاره شد به این دلیل است که مصنف از نسخه عربی استفاده کرده است.

در همین باب که اصطلاحات دیگر تصوف تعریف شده به همین ترتیب از رساله قشیریه کمک گرفته شده است.

پس از باب اصطلاحات تصوف، ابواب فراوان دیگر *سراج الطریق* نیز بر گرفته از کتاب رساله قشیریه است. در ابواب دیگر کتاب، مصنف با عبارت «بدان ای سالک» آغاز می کند و سپس به بیان مفاهیم مربوط به آن باب می پردازد.

باب توبه اولین بابی است که پس از باب اصطلاحات تصوف آمده است. مصنف در مورد توبه می گوید: اول منزل از منازل سالک، توبه است و اول مقام از مقام طالب است... حقیقت توبه رجوع کردن است از هر چه رضای خدای تعالی در او نباشد (مصنف، ۱۳۷۸: ۳۸).

قشیری نیز گفته است: توبه اول منزلی است از منزل های این راه و اول مقامی است از مقام های جویندگان... و توبه اندر شرع بازگشتن بود از نکوهیده ها (قشیری، ۱۳۷۴: ۱۳۶؛ قشیری، ۱۹۹۸: ۱۲۶).

مصنف در ادامه بحث توبه می گوید: و علمای اسلام در توبه سه چیز به شرط گرفته اند: یکی پشیمانی بر کرده معاصی و یکی ترک معاصی در حال و یکی عزم جزم گرفتن بر آن که باز بر معاصی عود نکند (مصنف، ۱۳۷۸: ۳۸).

قشیری نیز گفته است: و خداوندان اصول از اهل سنت گفته‌اند: شرط توبه تا درست آید سه چیز است: پشیمانی بر آنچه رفته باشد از مخالفت و دست برداشتن زلت اندر حال، و نیت کردن که نیز باز آن معصیت نگردد (قشیری، ۱۳۷۴: ۱۳۷؛ قشیری، ۱۹۹۸: ۱۲۷).

باب بعدی، باب مجاهده است. مصنف در همان آغاز می‌گوید: اساس مجاهده بر سه چیز است: آن که نخورد مگر به فاقه، نگوید مگر به ضرورت و نخواست الا به غلبه... ابراهیم ادهم گوید: شش عقبه می‌باید بُرید تا مجاهده حاصل شود: اول: در راحت را بستن و در مشقت را گشودن؛ دوم: در عزت را بستن و در ذلت و خواری را گشودن؛ سوم: در کاهلی را بستن و در جهد و کوشش را گشودن؛ چهارم: در خواب را بستن و در بی‌خوابی را گشودن؛ پنجم: در غنی و توانگری را بستن و در فقر و بینوایی را گشودن؛ ششم: در امید را بستن و در استعداد را گشودن (مصنف، ۱۳۷۸: ۴۰).

قشیری نیز می‌گوید:

ابوالحسن خراز راست گفت: این کار (= مجاهده) بر سه چیز بنا کرده‌اند: ناخوردن الا به وقت فاقه و ناخفتن مگر به وقت غلبه خواب و سخن ناگفتن مگر به وقت ضرورت. ابراهیم ادهم گفت: مردم به جایگاه نیکان نرسد تا شش عقبه بنگذارد: اول: در نعمت دربندد و در سختی بر خود بگشاید؛ دوم: در عز ببندد و در ذل بگشاید؛ سوم: در توانگری ببندد و در بیداری بگشاید؛ چهارم: در سیری ببندد و در گرسنگی بگشاید؛ پنجم: در خواب ببندد و در بیداری بگشاید؛ ششم: در امید ببندد و در مرگ بگشاید (قشیری، ۱۳۷۴: ۱۴۸؛ قشیری، ۱۹۹۸: ۱۳۴).

باب بعدی، در موضوع تقواست. مصنف می‌گوید: اصل تقوا در طاعت حق کوشیدن و از عقاب او ترسیدن است و اساس او بر چند چیز است: اول اتقاء از شرک اصغر و اکبر... دوم اتقاء از شرک طاعات بدنی و سوم اتقاء از بخل و حب دنیا (مصنف، ۱۳۷۸: ۴۳).

قشیری می‌گوید: حقیقت تقوا پرهیزیدن است به طاعت خدای از عقوبت وی... و اصل تقوا از شرک پرهیزیدن است، پس از آن پرهیزیدن از معصیت‌ها و از بدی‌ها پس از آن پرهیزیدن از شبهه‌ها، پس دست‌برد داشتن از فضول (قشیری، ۱۳۷۴: ۱۶۰؛ قشیری، ۱۹۹۸: ۱۴۲).

مصنف در رابطه با تقوا حکایتی از بایزید بسطامی نقل می‌کند که عیناً قشیری آن را روایت کرده است:

مصنف می‌گوید: نقل است که بایزید بسطامی روزی در صحرا پیراهن خود را شست، مرید گفت یا شیخ بیار تا پیراهن را بر دیوار باغ اندازیم، فرمود نمی‌شاید که مبادا خاک از او ریخته شود، مرید گفت: بر درخت اندازیم، فرمود نه، مبادا شاخی یا برگی از او شکسته شود، مرید

گفت بر روی گیاه زمین اندازیم فرمود نه، مبادا که چارپای را در این محل بدن گیاه احتیاج افتد؛ پشت خود را به آفتاب کرده پیراهن را بر پشت انداخت، و رو برمی گردانید تا خشک شد (مصنف، ۱۳۷۸: ۴۴).

قشیری پیش تر روایت را عیناً بدین شکل نقل کرده است:

گویند: بویزید با یاری جامه می شست به صحرا، این یار وی گفت: جامه به دیوارها بازافکنیم؟ گفت: میخ اندر دیوار مردمان نتوان زد. گفت: از درختها فروآوریم. گفت: نه که شاخه‌ها بشکند. گفت: پس چه کنیم؟ بر این گیاهها بازافکنیم؟ گفت: نه که علف ستوران بود، بریشان پوشیده نکنیم. پشت به آفتاب کرد و پیراهن بر پشت افکند تا خشک شود (قشیری، ۱۳۷۴: ۱۶۳؛ قشیری، ۱۹۹۸: ۱۴۴).

مصنف مطالب مربوط به ورع و زهد را که رسالهٔ قشیریه در دو باب جداگانه مطرح کرده، در ادامهٔ بحث از تقوا ذکر کرده است. اما در این جا نیز تعاریف و مباحث، بر گرفته از همان دو باب ورع و زهد رسالهٔ قشیریه است. مصنف در تعریف ورع می گوید: ورع وقوف است بر سر علم (مصنف، ۱۳۷۸: ۴۵).

قشیری نیز می گوید: ورع ایستادن بود بر حد علم بی تأویل (قشیری، ۱۳۷۴: ۱۶۷؛ قشیری، ۱۹۹۸: ۱۴۷).

یکی دیگر از باب‌ها حزن است. مصنف می گوید: رابعهٔ عدویه، رضی الله عنها، مردی را شنید که می گفت: وای درازی حزن من، رابعه فرمود: بگو: وا کوتاهی حزن من، وا کمی حزن من که اگر تو محزون می بودی چون می توانستی چنان نفس زدن (مصنف، ۱۳۷۸: ۵۱).

قشیری هم گفته است: رابعه مردی را دید که همی گفت: وا اندوها. گفت: بگوی ای وای بی اندوها. اگر اندوه بودی زهرهات نبودی که نفس بزدی (قشیری، ۱۳۷۴: ۲۰۹؛ قشیری، ۱۹۹۸: ۱۷۵).

مصنف گوید: سفیان ثوری می فرماید: که اگر یک محزون غمزده از برای امتی بگرید، باری تعالی آن امت را رحمت کند (مصنف، ۱۳۷۸: ۵۱).

قشیری نیز گفته است: سفیان بن عیینه گوید: اگر اندوهگنی اندر امتی بگرید بر آن امت، حق رحمت کند بگریستن او (قشیری، ۱۳۷۴: ۲۰۹؛ قشیری، ۱۹۹۸: ۱۷۵). مطالب کتاب *سراج‌الطریق* دربارهٔ حزن دنیا و قیامت نیز همچون رسالهٔ قشیریه است (ر.ک: مصنف، ۱۳۷۸: ۵۲؛ قشیری، ۱۳۷۴: ۲۱۰؛ قشیری، ۱۹۹۸: ۱۷۶).

مصنف در مورد خشوع می گوید: خشوع پیش این طایفه عبارت است از گردن نهادن بر قضا و تسلیم امر حق شدن (مصنف، ۱۳۷۸: ۵۴).

قشیری می گوید: خشوع، فرمان بردن حق بود و تواضع، گردن نهادن حق را و بر حکما و اعتراض ناکردن (قشیری، ۱۳۷۴: ۲۱۷؛ قشیری، ۱۹۹۸: ۱۸۱).

همان طور که اشاره شد مصنف از نسخه عربی استفاده کرده است؛ به همین دلیل در برخی موارد اصل متن عربی را در کتاب خود گنجانده است. برای مثال در باب قناعت می گوید: قال المحققون: من استراح من أهل زمانه، و استطال علی أقرانه (مصنف، ۱۳۷۸: ۶۱).

قشیری نیز گوید: و قال ذوالنون المصری: من قنع استراح من أهل زمانه و استطال علی أقرانه (قشیری، ۱۳۷۴: ۱۹۸).

بررسی کتاب *سراج الطریق* و مقایسه آن با *رساله قشیریه* بر ما آشکار می کند که بقیه باب های این کتاب، عیناً به همان ترتیب اشاره شده، برگرفته از *رساله قشیریه* است. بنابراین جای هیچ گونه تردیدی نمی ماند که ملا ابوبکر مصنف چوری، *رساله قشیریه* را با بیانی دیگر در قرن دهم هجری به رشته تحریر در آورده است. و نه تنها پرداخت و فصل بندی و باب بندی کتاب خود را بر اساس *رساله قشیریه* نوشته؛ بلکه لب لباب محتوای مطالب کتاب نیز برگرفته از این اثر ارزشمند است.

نتیجه گیری

بدون تردید ملا ابوبکر مصنف چوری یکی از بزرگ ترین عالمان و عارفان و شاعران گرد بوده که آثار او به زبان های فارسی و عربی تا دورترین نقاط عالم اسلامی رفته و بسیاری از تشنگان حقیقت را سیراب کرده است. او از طرفی فقیهی عالی مقدار بوده که یکی از مهم ترین کتاب های فقه شافعی را شرح کرده و از طرف دیگر عارفی وارسته بوده که کتاب های *سراج الطریق* و *ریاض الخلود* را به رشته تحریر در آورده است. علاوه بر این موارد، او شاعری چیره دست و هنرمندی خلاق بوده که برخی از اندیشه های عرفانی خود را در قالب شعر با تخلص ابن هدایت عرضه کرده است. مصنف به گواهی دو اثرش *سراج الطریق* و *ریاض الخلود* - اشرف بسیار قابل توجهی بر شعر فارسی داشته است. استشهاد او به اشعار بسیاری از شاعران ادب فارسی از گذشته های دور تا عبدالرحمان جامی که فاصله زمانی کوتاهی با او داشته است، مدعای ما را ثابت می کند.

همچنین با توجه به شواهد گوناگونی که در متن مقاله آمد، درمی‌یابیم که کتاب *سراج‌الطریق* با تمام ارزشی که دارد، تصنیف^۱ نیست؛ بلکه برگرفته از *رساله قشیریه ابوالقاسم قشیری* است. همان‌گونه که گفته شد سبب تألیف هر دو کتاب یکی است. ابواب پنجاه و پنج‌گانه *رساله قشیریه* به غیر از باب اول و دوم و موارد بسیار جزئی دیگر با همان ترتیب عیناً در کتاب *سراج‌الطریق* آمده است. محتوای ابواب *سراج‌الطریق* نیز به غیر از اشعار فارسی مندرج در آن و برخی مطالب دیگر که یا از آن مؤلف است و یا از آثار امام محمد غزالی اخذ شده، مابقی از *رساله قشیریه* به‌وام گرفته شده است. بنابراین کتاب *سراج‌الطریق*، تحریری دیگر و یا بیانی دیگر از *رساله قشیریه* است.

۱. این وقف‌نامه در کتاب *ریاض‌الخلود* به خط ملا ابوبکر آمده است.
۲. زین‌الاسلام ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن بن عبدالملک ابن طلحه بن محمد النیشابوری قشیری، از بنی قشیر ابن کعب (۳۷۶ - ۴۶۵ هـ) زاهد و عارف و عالم قرن پنجم هجری است (زرکلی، ج ۴، ۲۰۰۲، ذیل عبدالکریم بن هوازن؛ نیز: ابن خلکان، ۱۹۶۸، ج ۴: ۲۰۵). قشیری در فقه و تفسیر و حدیث و اصول و ادب و شعر و کتابت و علم تصوف علامه بود (همان). او به القابی چون امام، استاد و زین‌الاسلام مشهور بود. نسب او به قشیر بدان سبب است که خاندان او از اعراب بنی قشیر بودند که به خراسان آمدند و در آن‌جا ساکن شدند (رضایتی، ۱۳۸۴: ۱). وی مقدمات ادب و عربیت را نزد شخصی به نام ابوالقاسم الیمامی که با آن خاندان پیوستگی و ارتباط داشت فراگرفت و چون خراج دیهی که در تملک داشت بسیار سنگین بود در صدد برآمد که علم حساب بیاموزد و مستوفی قریه شود و دیه خود را از اجحاف دیوانیان مصون دارد و بدین نیت به شهر نیشابور عزیمت نمود (ابن خلکان، ۱۹۶۸، ج ۴: ۲۰۵؛ فروزانفر، ۱۳۷۴: ۱۵). نیشابور در این ایام از لحاظ فرهنگی و نشر علوم و معارف و ادبیات عربی و فارسی، حائز رتبه اول و مانند بغداد و بخارا و یا برتر بود. قشیری در این شهر به مجلس امام وقت، ابوعلی دقاق در آمد. سخنان ابوعلی دقاق بر دل ابوالقاسم قشیری تأثیر گذاشت و از قصد خویش بازگشت و طریق ارادت سپرد. ابوعلی دقاق به نظر همت او را جذب کرد و توصیه نمود نزد ابوبکر محمد بن ابوبکر الطوسی فقه بخواند. سپس نزد ابوبکر ابن فورک (وفات ۴۰۶ هـ) علم اصول یاد گرفت و مدتی را پیش ابواسحاق اسفراینی (وفات ۴۱۸ هـ) بود و ابواسحاق به او توصیه کرد که خواندن کتاب‌های او برای ابوالقاسم قشیری کافی است. سپس آثار ابوبکر باقلائی (وفات ۴۰۳) را خواند. با وجود همه این‌ها، همواره در حلقه درس ابوعلی دقاق حاضر می‌شد و سرانجام ابوعلی دقاق دختر خود را به ابوالقاسم قشیری داد و او را داماد خود کرد (ابن خلکان، ۱۹۶۸، ج ۴: ۲۰۶؛ رضایتی، ۱۳۸۴: ۵).

ابوعلی دقاق در سال ۴۰۵ یا ۴۰۶ هجری درگذشت. قشیری بعد از وفات او به حلقه صحبت ابو عبدالرحمان سلمی پیوست. در این زمان فتنه بزرگی پدید آمد که باعث شد بسیاری از اشاعره و علمای آنان جلای وطن کنند و یا روانه زندان گردند. این واقعه دلخراش^۲ در روزگار سلطنت طغرل بیک سلجوقی به وقوع پیوست. قشیری در این واقعه به بغداد رفت و در آن‌جا حلقه درس ترتیب‌داد و پس از مدتی به حجاز رفته و به امام الحرمین جوینی و یاران او پیوست. پس از مدتی به توصیه قشیری همه خراسانیان به خراسان برگشتند (همان، ۵).

قشیری به خراسان برگشت و در دورانی که خواجه نظام الملک، وزیر آلب ارسلان بود زندگی آسوده‌ای داشت. او تا پایان عمر خود به درس، وعظ و املاي حدیث ادامه داد تا این‌که صبح روز یک‌شنبه دهم ربیع‌الآخر سال ۴۶۵ هجری قمری فرمان حق را اجابت‌کرد و در کنار قبر پیر خود، ابوعلی دقاق به خاک سپرده شد (همان، ۶).

ابوالقاسم قشیری از شخصیتی جامع و گسترده بهره‌مند بود. اما به علت غلبه بُعد عرفانی - که به‌ویژه با تألیف رساله به دست آمده بود - دیگر جنبه‌های حیات علمی او چندان شهرتی نیافته است. در ایام محنت، وقتی نیشابور را به قصد بغداد ترک کرد، آوازهاش قبل از او به بغداد رسیده بود. به همین دلیل بسیاری از علما دورش را گرفتند و از او استماع حدیث می‌کردند. آثار زیادی به ابوالقاسم قشیری نسبت داده شده است. در منابع، ۳۱ اثر به نام او ثبت شده است که تاکنون هفت تا از آن‌ها به زیور طبع آراسته شده است (فروزانفر، ۱۳۷۴: ۶۴ - ۶۷؛ رضایتی، ۱۳۸۴: ۳۶ - ۳۷).

یکی از آثار ارزشمند او، *الرساله القشیریه* است. این کتاب نیز که مانند آثار دیگر امام ابوالقاسم قشیری، به زبان عربی تصنیف شده، از ائمهات متون صوفیه در قرن پنجم است که آوازه آن در دوران خود او در اقصی نقاط عالم اسلامی منتشر گشته و نویسندگان رساله را به همه معرفی کرده بود. محتوای *الرساله القشیریه*، تصوف و آداب سیر و سلوک صوفیانه بر وفق اهل صحو تهیه شده است. از این اثر، دو ترجمه در دست است یکی از آن‌ها از همان آغاز به وسیله یکی از شاگردان قشیری، به نام ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، از زبان تازی به درّ لفظ دری در آمده است.

نسخه فارسی رساله قشیریه را در قرن ششم به کرمان آوردند و شیخ الشیوخ احمد بن ابراهیم، معروف به پارسا رغبت کرد که نسخه‌ای از آن داشته باشد. اما نسخه ابوعلی عثمانی سقیم بود و نیاز به تصحیح داشت. به همین دلیل از خواجه امام ابوالفتح درخو است تا در آن نظر کند و در تصحیح آن قیام نماید (همان). مطابق دیباچه ترجمه رساله، ابوالفتح نیشابوری قصد داشت رساله قشیریه را خود به زبان فارسی برگرداند، اما اجل او را مهلت نداد. همچنین در این دیباچه نمی‌توان استنباط کرد که ابوالفتح موفق به رفع نواقص و کاستی‌های ترجمه فارسی رساله قشیریه شده باشد (همان، ۲).

۳. نکته‌ای که لازم است راجع به آثار مصنف به‌ویژه *سراج‌الطریق* اشاره‌کنم این است که متأسفانه بیشتر آثار ارزشمند این دانشمند برآوازه هنوز به زیور طبع آراسته نشده است. *سراج‌الطریق* هم که به اهتمام آقای هورامی چاپ شده، با این‌که معیار هر نوع نسخه شناسانه و شیوه تصحیح متن است، در بسیاری جاها در آن، ضبط اشعار مشکلاتی دیده می‌شود. حواشی و تعلیقات بر متن از ضروریات تصحیح متن بوده که درج و ریزیده شده است. معرفی نسخه‌های پنج‌گانه که استفاده‌شده بسیار مهم است که متأسفانه معرفی نشده است و اساساً روش تصحیح متن مشخص نیست و معین نگرداند که کدام نسخه را به عنوان اساس قرار داده‌اند و چرا. از همه این مطالب که بگذریم، مقدمه درخور و مناسب، لازمه سرآغاز کتاب *سراج‌الطریق* است که می‌بایست در آن به مطالب و موضوعاتی چون: معرفی مصنف، آثار او، اندیشه‌های عرفانی مصنف، شیوه تصحیح اثر و معرفی نسخه‌ها و غیره پرداخته شود. متأسفانه کتاب چاپ شده دیگر ایشان هم با عنوان ریاض‌الخلود چنین وضعیتی را داراست. از این رو می‌طلبید که یک بار دیگر آثار این بزرگ مرد گردد، مورد بررسی عالمان دقیق‌النظر قرار گیرد و پس از تصحیح و تحشیه و مقدمه‌های مناسب، روانه دست کتاب‌خوانان قرار گیرد.

۴. با مطالعه متن *سراج‌الطریق* و مقایسه آن با ترجمه فارسی *رساله قشیریه*، در برخی جاها متوجه اختلافات جزئی می‌شویم. این اختلافات به چند عامل اساسی برمی‌گردد: اولاً مصنف در استفاده از کتاب *رساله قشیریه*، نسخه عربی آن را در اختیار داشته و شواهد گوناگون نیز در قیاس با متن عربی، همان مدعا را ثابت می‌کند. ثانیاً متن فارسی *رساله قشیریه* نواقص فراوان ترجمه‌ای دارد. برخی از این نواقص و کاستی‌های ترجمه، در قالب مقالات در برخی از مجلات به‌چاپ رسیده است. خانم مریم روضاتیان در سال ۱۳۸۶ مقاله‌ای در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه اصفهان سال اول، شماره اول چاپ و منتشر کرده است. نگارنده این سطور نیز دو مقاله و یک طرح پژوهشی نوشته است. مقاله‌ها به ترتیب در مجله زبان و ادب فارسی شماره اول، دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج در سال ۱۳۸۸ و مجله جستارهای ادبی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال، شماره پنجم، سال ۱۳۸۸ چاپ شده است. همچنین طرحی پژوهشی مربوط به همین نواقص ترجمه رساله از نگارنده این مقاله در دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج در سال ۱۳۸۹ نوشته شده است.

۵. در این باب او به شکلی ذوقی به رمزگشایی اصطلاحات شریعت، طریقت و حقیقت پرداخته است. برای مثال در اصطلاح شریعت می‌گوید: مراد از «ش» شریعت، شهادتین را به معانی و حروف دانستن و اعتقاد به مقتضای او کردن است. مراد از «ر» شریعت، روا و ناروا دانستن است. مراد از «ی» شریعت، یاری و مدد اهل دین دادن است. و مراد از «ع» شریعت عبادت بدنی و مالی و قولی به جای آوردن و مراد از «ت» شریعت، توبه است (مصنف، ۱۳۸۷: ۱۴).

۶. لازم است ذکر شود که مقایسه تمامی *سراج‌الطریق* با *رساله قشیریه* کاری است که از عهده پژوهشی مستقل برمی‌آید، از این رو در این مقاله فقط بخش‌های کوتاهی از این مقایسه صورت می‌گیرد. ولی بررسی این بخش‌ها خود گویای پژوهش می‌تواند باشد.

۷. تصنیف، اثری ادبی یا هنری است که به ابتکار ساخته و پرداخته شده باشد. مانند: گلستان سعدی (مصاحب، ۱۳۸۷: ذیل تصنیف).

منابع

- ابن خلکان، محمد بن ابی بکر. (۱۹۶۸). *وفیات الاعیان*. به تصحیح: احسان عباس. دارالثقافة. بیروت.
- پاشا، اسماعیل. (بی تا). *ایضاح المکنون فی الذیل علی کشف الظنون*. دارالاحیاء التراث العربی. بیروت.
- الذهبی، ابو عبدالله. (۲۰۰۴). *سیر اعلام النبلاء*. تصحیح: حسان عبدالمنان. بی جا. بیت الافکار الدولیه.
- رضایتی، محرم. (۱۳۸۴). *تحقیق در رساله قشیریہ*. انجمن آثار و مفاخر فرهنگی. تهران.
- روحانی، بابامردوخ. (۱۳۸۲). *تاریخ مشاهیر گُرد*. سروش. تهران.
- زرکلی، خیرالدین. (۱۹۹۹). *الاعلام*. دارالعلم للملایین. بیروت.
- السبکی، تاج الدین بن علی بن عبدالکافی. (۱۴۱۳). *طبقات الشافیه الکبری*. تحقیق محمود محمد الطناجی. دارالنشر والتوزیع. بی جا.
- السمعانی، عبدالکریم منصور التیمی. (۱۹۸۸). *الانساب*. تحقیق و تعلیق: عبدالله عمر البارودی. دارالجنان. بیروت.
- قشیری، ابوالقاسم. (۱۳۷۴). *رساله قشیریہ*. تصحیح بدیع الزمان فروزانفر. علمی و فرهنگی. تهران.
- _____ . (۱۹۹۸). *رساله قشیریہ*. تصحیح خلیل المنصور. دارالکتب العلمیه. بیروت.
- مدرس، ملا عبدالکریم. (۱۹۸۴). *بنه ماله زانیاران (= خاندان دانشمندان)*. مطبعه شفیق. بغداد.
- _____ . (۱۳۶۹). *دانشمندان گُرد در خدمت علم و دین*. ترجمه احمد حواری نسب. اطلاعات. تهران.
- مصاحب، غلامحسین. (۱۳۸۷). *دایرة المعارف فارسی*. شرکت سهامی کتاب های جیبی. تهران.
- مصنف، ملا ابوبکر. (۱۳۷۸). *سراج الطریق*. به اهتمام میرزای هورامی. کردستان.
- مکرری، محمد. (۱۳۲۷). «سراج الطریق و ریاض الخلود...». مجله یادگار. شماره ۴۶. صص ۳۸-۴۸.